



نقد و معرفی کتاب

تحقیق جدید

القند فی ذکر علماء سمرقند

یوسف الهادی

ترجمه محمد باهر

تصحیح و تحقیق جدید کتاب القند فی ذکر علماء سمرقند بر اساس دو نسخه خطی ذیل تصحیح شده است:

۱. نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس: در این نسخه شرح حال علما به ترتیب حروف الفبا، از الف تا جیم، آمده است. شرح حال این افراد در نسخه خطی استانبول، که در سال ۱۴۱۲ هـ. در عربستان سعودی به چاپ رسید، به چشم نمی خورد. در نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس ۱۹۲ شرح حال وجود دارد که در چاپ ریاض دیده نمی شود.

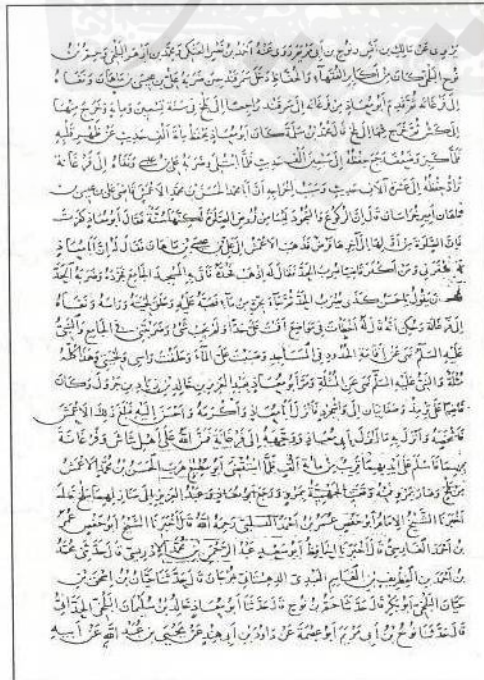
۲. نسخه خطی استانبول: این نسخه بدون تحقیق و با مقدمه

نظر محمد فاریابی در ریاض منتشر شده است. این چاپ را می توان چاپی فاجعه آمیز نامید. زیرا به بدترین شکل ممکن به چاپ رسیده است؛ به گونه ای که شرح حال هفت تن از علما از قلم افتاده و در متن کتاب اثری از آنها به چشم نمی خورد، ولی اسامی آنها در فهرست کتاب (صفحه ۵۶۶ این چاپ و شماره های ۵۵۶ تا ۵۶۲ کتاب حاضر) آمده است. افزون بر این، در بازنویسی و چاپ این کتاب، غلطهایی بدان راه پیدا کرده که فهم مطلب را دشوار و گاهی نیز ناممکن نموده است. کسی که برای چنین کتابی مقدمه می نویسد باید تا حدودی با علم رجال و تاریخ و جغرافیای مناطقی که شرح حال علمای آن در این کتاب آمده، آشنا

باشد. در این باره باید گفت: برخی از مناطقی که در این کتاب از آنها نام برده شده و عموماً در منطقه ماوراءالنهر قرار دارند، حتی در کتابها و فرهنگهای جغرافیایی به چشم نمی خورد و این مسئله، کار تحقیق کتاب را دشوار کرده است. غلطهای چاپی نیز در این میان مزید بر علت شده و باعث گردیده ضبط درستی از نام جایها و نسبتها ارائه نشود. برای نمونه در صفحه ۸۷ گفته می شود: «علی السنکبانی» و در صفحه ۱۲۹ می خوانیم: «السنکانی»، و معلوم نیست کدام یک از این دو صحیح است. در حقیقت این شخص «السنکبانی» است؛ همچنان که همین ضبط در جای جای این کتاب به چشم می خورد: (ص ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۴۰، ۲۴۱، ...). اسم منسوب «الکبود

بخکشی» بیش از ۱۲ بار به همین صورت آمده است: (ص ۷۹، ۱۰۰، ۱۲۳، ۱۵۷، ۱۷۴، ۳۶۹، ۳۷۹، ۴۷۱، ۴۸۰، ۵۰۸، ۵۱۰، ...). به گونه ای که خواننده به این نتیجه می رسد که ضبط درست این نام به همین صورت صحیح است، اما در صفحه ۵۱۰ ملاحظه می شود که این نام به سه صورت ضبط شده است: «الکبود بخکشی»، «الکبود بخکشی» و «الکبود نخکشی». حال کدام یک از آنها صحیح است، معلوم نیست! کاتب در برگه ۲۰ ب، ۲۸ الف، ۳۶ الف، ۴۷ ب و ۵۴ الف این نام را به صورت «الکبود بخکشی» ضبط می کند و برای حرف پس از او نقطه نمی گذارد. از این رو معلوم نیست این حرف، نون است، باء

صفحه اول از نسخه خطی استانبول



است و یا حرف دیگری است. کاتب در برگه ۱۲۹ ب این نام را «الکبوذ بختی» می نویسد و از برگه ۱۳۳ ب به بعد در همه جا آن را به صورت الکبوذ نجکتی ضبط می کند که البته ضبط این نام به همین صورت صحیح است. ممکن است حروفچین، کار خود را این گونه توجیه نماید که این واژه در نسخه خطی به همین صورت آمده است. اما با توجه به دسترس بودن منابع عربی، چنین توجیهی پذیرفته نیست. زیرا برای نمونه کافی بود به الأتساب معانی مراجعه کند تا از ضبط درست این واژه آگاهی یابد.

در صفحه ۱۳۷ می خوانیم: «فحم صالح جماناً فصناً» و معلوم نیست که منظور از این معما چیست. زیرا عبارت صحیح اینچنین است: «فحم صالح حمی نافضاً». حمی به معنای تب است و منظور از حمی نافضاً تبی است که انسان در آن احساس سرما می کند؛ به گونه ای که می لرزد و می خواهد با لباس گرمی خود را بپوشاند.

در صفحه ۴۸۳ نیز به نقل از فضیل بن عیاض آمده است: «کان جیرد لابی و والدت بحیرد» و با این عبارت ما را بار دیگر با معمایی روبه رو می کند. ضبط صحیح این عبارت این چنین است: «کان جیرد لابی، و وُلدتُ بجیرد». و جیرد نام روستایی است که پدر فضیل صاحب آن بود و فضیل نیز در آنجا دیده به جهان گشود.

چنین به نظر می رسد که خط زیبای نسخه، ناشر کتاب را فریفته و آن را به دست حروفچین سپرده است؛ حروفچینی که جز در محدوده کاری خود از چیزی آگاهی ندارد و در نتیجه واژگان را آن گونه که آنها را صحیح می انگاشته، کنار هم چیده و در این میان نظر محمد فاریابی به نگارش مقدمه اکتفا کرده است و این چیزی است که ما با مطالعه چاپ ریاض بدان رسیده ایم.

از آنجا که حروفچین نمی داند «فِدرة لحم» به معنای «تکه گوشت» است، آن را «قدرة لحم» تایپ می کند (ص ۲۸)؛ چه آنکه بین قدر (دیگ) و لحم (گوشت) ارتباط و مناسبتی وجود دارد. وی حدیث «زُجوا فإِنَّ البرکة فی التَّرجیة» - که به معنای آسان گیری در کارهاست - را به صورت «زُوجوا فإِنَّ البرکة فی التَّرجیة» (ص ۵۰۰) می آورد، بی آنکه توجه داشته باشد که ابتدای این عبارت با انتهای آن هیچ گونه شباهت و تناسبی ندارد. او سخن یکی از قضات نسف به فرزندش را این چنین نقل می کند: «استخرتُ لک ما سمعت من صالح جزرة» (ص ۱۳۵). در حالی که عبارت صحیح این گونه است: «استخرتُ لک...» یعنی در مورد احادیث وی که از او شنیده ام برای

تو اجازه گرفتم. در جایی دیگر می خوانیم: «عبدالله بن جبریل الکسی یلقن جبیک» (ص ۱۹۰). حال آنکه «یلقب جبک» صحیح است. در صفحه ۱۴۷ کتاب آمده است: «إذا دخل رجب یعطلون أسلحتهم و یعصونها» که «یضعونها» صحیح است. در بیشتر صفحات کتاب می خوانیم: «یروی عن أبی یعقوب الآبار» (ص ۱۱۰، ۱۷۶ و...) و در یک روایت نیز هم «الآبار» ضبط شده و هم «الآبار» (ص ۱۸۴) و در این میان معلوم نیست ضبط صحیح این کلمه چیست. گاهی نیز دیده می شود کلمه ای به صورت ناقص ضبط شده است. برای نمونه شهر «خرجکت» به صورت «جکت» (ص ۵۰۴) ضبط گردیده است. گاهی هم دیده می شود حروفچین از خود حرفی به یک واژه افزوده است و این، فهم مطلب را دشوار یا خواننده را گمراه می سازد. برای نمونه در صفحه ۱۴۱ به جای «ابوالفارس»، «ابوالفارسی» تایپ شده است و یا در جایی دیگر می خوانیم:

«أخبرنی و إیاه الشیخ الإمام الخطیب و أبو القاسم عبیدالله...» (ص ۶۹). در حالی که حرف «واو» پیش از «ابوالقاسم» زاید است و «الشیخ الإمام الخطیب» همان «ابوالقاسم عبیدالله» است.

در جایی دیگر آمده است: «حدثنا أبو أحمد بن یوسف السلمي» (ص ۲۶۷)، در حالی که واژه «أبو» زاید است و در نسخه خطی به چشم نمی خورد. افزون بر این، در شرح حال

فتح بن محمد لؤلؤی (ص ۵۲۳-۵۲۲) بیش از یک سطر جا افتاده است. این مطلب در شماره ۱۱۷۹ کتاب ما آمده است و خواننده می تواند مطالبی که در چاپ ریاض آمده با این کتاب مقایسه نماید. در صفحه ۴۴۹ چاپ ریاض می خوانیم: «العباس بن الطیب الساعرجی: یروی عنه قال: و بهذا الاسناد...» که بی معنی است و درست آن این است: «یروی عنه حافده» و «حافد» به معنای «نوه» است و ناشر یا حروفچین به دلیل آنکه معنای این واژه را نمی دانسته و یا اصلاً چنین واژه ای به گوشش نخورده، آن را حذف می کند. در این باره باید گفت: نقطه گذاریها و به کارگیری علائم نقطه گذاری، علت اصلی چنین اشتباهایی است. زیرا برای نمونه در شرح حال زکریا نسفی (ص ۶۴)، شرح حال شماره ۲۷۴ از چاپ فعلی چنین آمده است: «روی عنه: عبدالله بن محمد بن یعقوب و أهل بخاری من أهل بیته عده أسد بن حمدویه و محمد بن طالب و عبدالمؤمن بن خلف و ابنه محمد بن زکریا». این در حالی است که عبارت صحیح این گونه است که باید پیش از واژه «عده» - با «تاء» و



سَمُوْدَ قَالَ خَيْرٌ يَا بُولَعُو كَسَبُوا فِي الْحَرْبِ قَالَ سَمُوْدُ نَأَى أَوْ سَابِرًا يَدْرِي أَمَلَهُ
 فِي رَأْيِهِ الْقَاضِي الْكَلْبِيُّ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ الْمَسْئِلَةَ بَرَاءَةٌ قَالَ سَمُوْدُ لَقَدْ لَبَّيْتُكَ عَنْ
 بِأَمْرِي يَا بُولَعُو عَمَّ مَسْئَلَةٍ عَنِ أَوْلَادِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَا يَبْرَأُ مَا
 لَيْسَ فِي السُّجْدِ إِلَيْكَ يَا خَيْرُ رَسُولٍ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّ الْمَسْأَلَةَ يَدْرِي
 الْقَبِيضُ وَمَنْ يَكْسِبُ الْمَسْئَلَةَ يَكْسِبُ حَقَّهَا لَمْ يَرْتَجِعْ وَالْمَسْئَلَةُ عَلَى الْمَسْأَلِ
 أَوْ يَكْسِبُ كَسْرُومَ فِي مَجْدُورٍ مَرَدٌ سَمُوْدُ بِسَمُوْدٍ رَوَى عَمَّا رَوَى الْخَيْرُ بْنُ مَعْمَرٍ فِي مَجْدُورٍ
 قَالَ سَمُوْدُ أَمَّا السُّجْدُ أَوْ يَكْسِبُ الْمَسْئَلَةَ يَكْسِبُ حَقَّهَا لَمْ يَرْتَجِعْ وَالْمَسْئَلَةُ عَلَى الْمَسْأَلِ
 الْمَسْئَلَةُ قَالَ سَمُوْدُ فِي مَجْدُورٍ مَرَدٌ سَمُوْدُ بِسَمُوْدٍ رَوَى عَمَّا رَوَى الْخَيْرُ بْنُ مَعْمَرٍ فِي مَجْدُورٍ
 مَجْدُورٍ الْمَسْئَلَةُ قَالَ سَمُوْدُ أَمَّا السُّجْدُ أَوْ يَكْسِبُ الْمَسْئَلَةَ يَكْسِبُ حَقَّهَا لَمْ يَرْتَجِعْ
 وَالْمَسْئَلَةُ عَلَى الْمَسْأَلِ أَوْ يَكْسِبُ كَسْرُومَ فِي مَجْدُورٍ مَرَدٌ سَمُوْدُ بِسَمُوْدٍ رَوَى
 عَمَّا رَوَى الْخَيْرُ بْنُ مَعْمَرٍ فِي مَجْدُورٍ مَرَدٌ سَمُوْدُ بِسَمُوْدٍ رَوَى عَمَّا رَوَى الْخَيْرُ
 بْنُ مَعْمَرٍ فِي مَجْدُورٍ مَرَدٌ سَمُوْدُ بِسَمُوْدٍ رَوَى عَمَّا رَوَى الْخَيْرُ بْنُ مَعْمَرٍ فِي
 مَجْدُورٍ مَرَدٌ سَمُوْدُ بِسَمُوْدٍ رَوَى عَمَّا رَوَى الْخَيْرُ بْنُ مَعْمَرٍ فِي مَجْدُورٍ
 مَرَدٌ سَمُوْدُ بِسَمُوْدٍ رَوَى عَمَّا رَوَى الْخَيْرُ بْنُ مَعْمَرٍ فِي مَجْدُورٍ مَرَدٌ



SOLEYMANIYE O. KOTOPU N° 1	
Kısım	Tasnovatlar
Yeni no	
Eski no	70
Tamim no	277-2

صفحة آخر از نسخه خطی استانبول

نه با «هاء»، آن گونه که در چاپ ریاض آمده - حرف «واو» افزود؛ یعنی به جز عبداللّه بن محمد بن یعقوب، اهل بخارا و شماری از افراد خانواده او، از جمله کسانی هستند که از وی (زکریا نسفی) روایت کرده اند. دلیل این مدعا این است که نام فرزند زکریا نیز در شمار این راویان ذکر شده است.

در شرح حال شاه بن جعفر بن حبیب (ص ۱۲۷) می خوانیم: «قال أبو عبد الله: الغنjar هو بخاری الأصل»، در حالی که غنjar شهرت ابو عبد الله است و این جمله می بایست بدین صورت آورده می شد: «قال أبو عبد الله الغنjar: هو (شاه بن جعفر) بخاری الأصل»، ناگفته نماند که غنjar خود نیز اهل بخارا و کسی است که تاریخ بخارا را به رشته تحریر در آورد، اما در عبارت یاد شده سخن درباره شاه بن جعفر است، نه غنjar.

درباره شهر «اربنجن» و اسم منسوب به این شهر، «اربنجی» باید گفت: این شهر، از شهرهای کهن سغد است و طبری درباره آن می گوید: «و این شهری است که نمدهای اربنجی از آنجا آورده می شود.» (۴۷۸/۶). سمعانی نیز در الانساب (۱۰۴/۱) می نویسد: در تاریخ بغداد نسبت «اربنجی» آمده «و گمان می کنم حرف نون را از آخر این کلمه انداخته است و در اصل «اربنجن» بوده.» چنین به نظر می رسد که سمعانی چندان هم بی ربط نگفته باشد؛ زیرا در منابعی که در اختیار داریم نه نامی از این شهر برده شده و نه بدان نسبت داده شده است. البته در مورد نام این شهر گاهی نیز

«ربنجن» به چشم می خورد (الانساب، ۴۴/۳). حال ببینیم این واژه در چاپ ریاض چگونه به کار برده شده و چطور خواننده در مورد آن سردر گم می شود: الأربنجی (ص ۱۲۴)، الأربنجینی (ص ۱۴۱)، الأربنجی و سه سطر بعد الأربنجی (ص ۲۵۱). این در حالی است که این امکان وجود داشت که به یکی از کتابهای جغرافیا، انساب یا تاریخ مراجعه شود و از ضبط صحیح این واژه و نام منسوب بدان آگاهی حاصل گردد. حتی در ضبط نادرست واژه ها، کار به جایی می رسد که واژه ذکر شده در این کتاب، هیچ شباهتی به شکل اصلی آن ندارد. برای نمونه در صفحه ۲۸۷ نسبت «البنجنینی» آمده که در هیچ منبعی نمی توان آن را پیدا کرد و ضبط درست این واژه «البنجنینی» است.

در سطور ذیل به برخی از واژگان نادرستی که در این کتاب آمده - با ذکر ضبط صحیح آنها - اشاره می کنیم:

- دنوسیه (ص ۱۷۰)؛ ضبط صحیح آن: دبوسیه
- کشمینیهنی (ص ۱۳۳)؛ ضبط صحیح آن: کشمیهنی
- سجاری (ص ۴۰۱)؛ ضبط صحیح آن: سنجاری
- تونکی (ص ۲۳۵)؛ ضبط صحیح آن: تونکتی
- زیبی (ص ۴۰۸، ۴۰۶ و ۴۱۱)؛ ضبط صحیح آن: زینبی
- خجنند (ص ۳۳۹)؛ ضبط صحیح آن: خجند
- فتیء (ص ۱۱۶)؛ ضبط صحیح آن: فئی
- بخلی (ص ۱۴۷)؛ ضبط صحیح آن: بلخی
- صیرافی (ص ۲۵۲)؛ ضبط صحیح آن: صیرفی
- صفاد (ص ۲۵۴)؛ ضبط صحیح آن: صفار
- تشکد نروی (ص ۱۴۶)؛ ضبط صحیح آن: تشکد یزوی
- کوجمیشنی (ص ۴۰۶)؛ ضبط صحیح آن: کوجمیشنی
- قبتی (ص ۱۹۲)؛ ضبط صحیح آن: قبتی که همان ابن قتیبه دینوری است.

- خرزی (ص ۲۷۴)؛ ضبط صحیح آن: خزری
- موطعی (ص ۲۷۵)؛ ضبط صحیح آن: مطوعی
- عیادی (ص ۲۹۳)؛ ضبط صحیح آن: عیاضی
- دحیء (ص ۴۶)؛ ضبط صحیح آن: دحی
- وابکنی (ص ۳۰۰)؛ ضبط صحیح آن: واتکتی
- رندانقانی (ص ۵۱۸)؛ ضبط صحیح آن: دندانقانی
- إشتیخینی (ص ۵۰۰)؛ ضبط صحیح آن: إشتیخنی
- بینجیکتی (ص ۳۶۱)؛ ضبط صحیح آن: بنجیکتی
- سکه ابن نکران (ص ۴۵)؛ ضبط صحیح آن: سکه بز نکران
- اینها گوشه ای از واژگان نادرست این کتاب است که اگر بخواهیم

همة آنها را ذکر کنیم تعداد آنها به صدها غلط خواهد رسید.

از غلطهای شگفت انگیزی که در این کتاب آمده این است که در صفحه ۴۶۳ به هنگام ذکر خطبه ای از رسول خدا (ص) بر فراز منبر، پایان روایت را این گونه می آورد: «فرجع رسول الله (ص) المنبر حتى قلنا ليحزن به»، در حالی که عبارت صحیح چنین است: «فرجع برسول الله (ص) المنبر حتى قلنا ليحزن به».

در صفحه ۱۳۵، حروفچین معنای واژه «مزاج» را نفهمیده و آن را «مزاج» تایپ کرده و چنین آورده: «کان به دعابة و مزاج». گویی او این واژه را از عبارت عامیانه «فلانی دارای مزاج است» استعاره گرفته است.

در صفحه ۱۴۴ می خوانیم: «حدثني عبدالعزيز بن عبيد الله بسبيء» ولی از سبب (زشتی) ای که عبدالعزيز از آن سخن گفته، چیزی نمی گوید. چرا که باید گفت: عبارت صحیح «بشيء» است، نه «بسبب».

در صفحه ۳۸۴ آمده است: «فنحن و آل العباس نختصم في ولاية» و معلوم نیست این دو طرف بر سر کدام ولایت با هم در ستیزند. زیرا عبارت صحیح «في ولاة» است و سخن از بنده و آزاد کردن اوست.

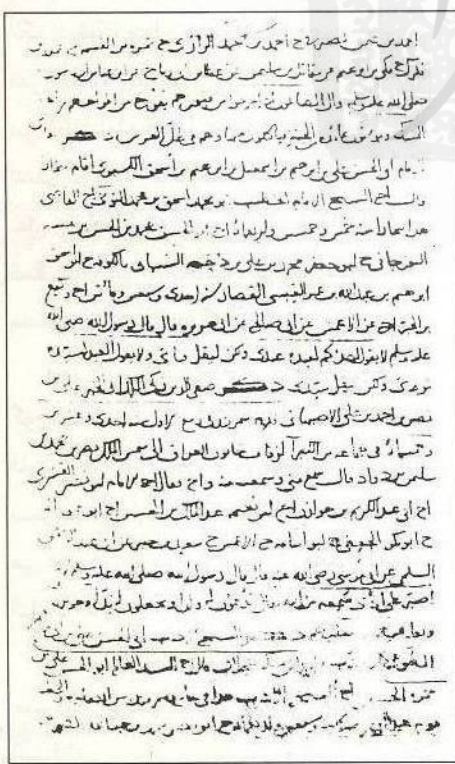
چنانچه غلطهای فهرست شرح حالها و فهرست احادیث و آثار و نیز غلطهایی را که به شماره گذاری فهرستهای یاد شده راه پیدا کرده، به غلطهای دیگر کتاب بیفزاییم، درمی یابیم که سخن ما درباره کتاب القند، چاپ مکتبه الکوثر ریاض، سخن درستی است. زیرا همان گونه که گفتیم، اغلاط فراوان چاپی و غیر چاپی باعث شده است که این چاپ در حقیقت چاپی فاجعه آمیز گردد و بهتر بود که اصلاً به این صورت منتشر نمی شد.

نویسنده کتاب

وی نجم الدین عمر بن محمد بن احمد نسفی (۴۶۲-۵۳۷ هـ.) از علمای حنفی مذهب است که سمعانی شرح حال او را در کتاب خود آورده است.^۲ این شرح حالی است که نویسندگان پس از سمعانی از آن بهره برده اند و با توجه به اطلاعاتی که از زندگی نویسنده به دست آورده اند، آن را کامل کرده اند. نویسنده از چنان شهرتی برخوردار است که سمعانی در شرح حال او می نویسد: «از آنجا که وی بسیار مشهور است و تألیفات بسیاری دارد، من او را در این مجموعه ذکر کردم». یکی از نویسندگان سده نهم هجری نیز او را «مفتی ثقلین» نامیده است.^۳

ابن النجار درباره او و کتابهایش می نویسد: «او فقیهی فاضل و

مفسر و محدث و ادیبی ذوالفنون است و کتابهایی در تفسیر، حدیث و... به رشته تحریر در آورده است و شاید شمار نگاشته های او به ۱۰۰ برسد.»^۴ کتاب القند فی ذکر علماء سمرقند از جمله نگاشته های اوست که علی رغم افتادگیهایی که در آغاز و پایان دو نسخه خطی آن به چشم می خورد، آنچه در دست مانده از فواید تاریخی، جغرافیایی، رجالی و حدیثی فراوانی برخوردار است که بسیاری از آنها را نمی توان در دیگر کتابها یافت. افتادگی آغاز کتاب، ما را از شناخت منابع مورد اعتماد او محروم کرده؛ چه آنکه ذکر منابع در آغاز کتاب، شیوه بسیاری از تاریخ نگاران است و آنها معمولاً به عناوین کتابهایی که در موضوع مورد بحث نگاشته شده و یا از آنها بهره برده اند، اشاره می کنند. البته با وجود این افتادگیها، نام بسیاری از کتابهایی که او از آنها بهره گرفته، در نسخه خطی پاریس و استانبول باقی مانده است و ما از این دو نسخه در تصحیح و تحقیق چاپ جدید بهره گرفته ایم. از مهمترین کتابهایی که در این دو نسخه از آن یاد می شود کتاب التاريخ فی أخبار ولاة خراسان، اثر ابوعلی حسین بن احمد سلامی (زنده در سال ۳۴۴ هـ.) است. از این کتاب گمشده، تاریخ نگاران بعدی استفاده زیادی برده اند و ناگفته نماند که نجم الدین نسفی در کتاب خود از این اثر نام نبرده و تنها نام نگارنده آن را ذکر کرده است.



صفحه اول نسخه خطی پاریس

اما مهمترین کتابهایی که - با توجه به ارتباط نزدیک آنها با این کتاب - به احتمال قریب به یقین از آنها بهره گرفته شده، عبارتند از: ۱. تاریخ نسف؛ سمعانی درباره این کتاب می نویسد: «تاریخ بزرگی است که در دو جلد قطور به رشته تحریر در آمده است.» وی می افزاید: «این کتاب، کتاب جامعی است که بیش از ۸۰ جزوه را در

خود جای داده است.» نگارنده این کتاب، ابوالعباس جعفر بن محمد مستغفری (۳۵۰-۴۳۲ هـ.) نام دارد و صاحب القند به چند طریق از وی نقل قول می کند که البته بیشتر این نقل قولها از طریق دو نفر است و نگارنده نام آنها را در جای جای کتاب خود آورده است. این دو نفر عبارتند از:

الف - حسن بن عبدالملک نسفی (۴۰۴-۴۸۷ هـ.)؛ ذهبی از او این گونه یاد می کند: «از حافظ جعفر بن محمد مستغفری و همکار او مطالب زیادی شنیده شده است.»^۷ سمعانی درباره او می گوید: «حسن بن عبدالملک راوی تمامی کتابهای مستغفری است»^۸، همچنان که به نقل روایات مستغفری نیز پرداخته است؛ چه آنکه خطیب خوارزم، موفق بن احمد مکی (در گذشته به سال ۵۶۸ هـ.) درباره او می گوید: امام حافظ ابو حفص بن عمر بارع نسفی در نامه خود از سمرقند به من، و او به نقل از حافظ ابوعلی حسن بن عبدالملک نسفی و او نیز از حافظ جعفر بن محمد مستغفری چنین می گویند...»^۹.

ب - حسن بن احمد بن محمد قاسمی کوجمیشنی (۴۰۹-۴۹۱ هـ.) که عبدالغافر

فارسی در شرح حال او می نویسد: «امام حافظ بی نظیر... از اهل سمرقند و بخارا و بیشتر از ابوالعباس مستغفری نقل قول می کند.»^{۱۰} نسفی نیز از طریق همین کوجمیشنی از مستغفری نقل قول کرده است.

۲. تاریخ استرآباد و الکمال فی معرفة الرجال من علماء سمرقند: این دو کتاب را ابوسعید عبدالرحمن بن محمد بن محمد استرآبادی معروف به ادریسی و منوبی (در گذشته به سال ۴۰۵ هـ.)

به رشته تحریر در آورده است. نسفی با دو واسطه از او نقل قول می کند و در کتاب القند به هنگام ذکر روایت کنندگان خبر، چندین و چندبار آمده است: «شیخ امام ابو حفص عمر بن احمد شیبی به نقل از شیخ ابو حفص عمر بن احمد شاهینی و او به نقل از شیخ ابوسعید عبدالرحمن بن محمد استرآبادی می گوید...».

بر هیچ کس پوشیده نیست که اهمیت این کتابهای تاریخی به خاطر ارتباط آنها با شهرهای سمرقند و استرآباد و نسف است؛ زیرا از این سه شهر راویان بسیاری برخاسته اند که نسفی در القند شرح حال آنها را آورده است.

کتاب شناسی القند

حاجی خلیفه در ذیل عنوان «تواریخ سمرقند» می نویسد: «در این باره ابوالعباس جعفر بن محمد مستغفری (۴۳۲-۳۵۰ هـ.) و ابوسعید عبدالرحمن بن محمد ادریسی، در گذشته به سال ۴۰۵ هـ.، کتاب نوشته اند و ابو حفص عمر بن محمد نسفی آن را تکمیل نموده و شاگرد او محمد بن عبدالجلیل سمرقندی منتخب القند را به رشته تحریر در آورده است.^{۱۱} حاجی خلیفه در ذیل عنوان القند فی تاریخ سمرقند نام این شاگرد را به طور کامل ذکر می کند و می نویسد: «گزینه ای از این کتاب را شاگرد مؤلف، امام ابوالفضل محمد بن عبدالجلیل بن عبدالملک بن علی بن حیدر سمرقندی به رشته تحریر در می آورد.»^{۱۲} درباره محمد بن عبدالجلیل در سرگذشت نامه ها مطلبی نیافتیم و تنها به این نکته اشاره شده است که وی نگارنده کتاب قندیه است. این کتاب به زبان فارسی تدوین شده و درباره آرامگاههای شهر سمرقند است. از این کتاب نسخه های خطی فراوانی در کتابخانه های کشورهای آسیای میانه وجود دارد.^{۱۳} اما ما به هیچ یک از تصاویر این نسخه ها دست پیدا نکردیم تا ببینیم آیا نام محمد بن عبدالجلیل سمرقندی به عنوان مؤلف کتاب ذکر شده یا نه. البته مصحح این کتاب، آقای ایرج افشار، بر روی جلد آن، نام محمد بن عبدالجلیل سمرقندی را به عنوان



صفحه آخر نسخه خطی پاریس



مؤلف آورده است، و در این خصوص چیزی که نشان دهد حاجی خلیفه به نسخه‌ای از این کتاب دست یافته یا نه، وجود ندارد.

کتاب القند نسخه‌ای به فارسی دارد که بارتولد در تألیف کتاب ترکستان خود از آن بهره برده است^{۱۴}. این نسخه در واقع مختصر القند است، نه کتاب قندیه؛ زیرا بارتولد مطالبی از این مختصر نقل می‌کند (ص ۱۷۲) که در کتاب قندیه وجود ندارد. برای مثال او می‌نویسد: «نسفی [منظور وی مؤلف القند است] یادآوری می‌کند که سازنده باروی خارجی شهر ابوالنعمان است... و آن گونه که نسفی نقل می‌کند در سال ۱۳۵ هـ. ابومسلم درها، کنگره‌ها و برجهای دیده‌بانی آن را بنا کرد.» و یا در جایی دیگر مطالبی درباره عمر شهر از زمانی که به دست قتیبه بن مسلم باهلی فتح شد، از نسفی نقل می‌کند (ص ۱۷۰)؛ اما هیچ یک از این مطالب در کتاب قندیه به چشم نمی‌خورد. بنابراین، با توجه به این گونه مطالب، آشکار می‌گردد که کتاب فارسی مختصر القند که بارتولد از آن بهره گرفته، خلاصه کتاب القند فی ذکر علماء سمرقند است. خصوصاً که مطلب یاد شده درباره ساخت بارو و برجهای دیده‌بانی سمرقند توسط ابومسلم، در همین کتاب القند (ص ۲۲۵ چاپ ریاض) وجود دارد. اما در کتاب قندیه از ابوالنعمان و همچنین از ابومسلم خراسانی ذکری به میان نیامده است.

در ضمن یادآوری می‌کنیم که مصحح قندیه در مقدمه این کتاب می‌نویسد: دو نسخه خطی از کتابی با نام قند در تعریف سمرقند در کتابخانه آکادمی علمی لنینگراد دارد، ولی من آنها را ندیده‌ام (ص ۹).

در پایان بد نیست درباره واژه قند که در عنوان کتاب آمده توضیح دهیم. این منظور در لسان العرب می‌نویسد: قند، شیره فشرده نیشکر است (ذیل قند). فیروز آبادی نیز در القاموس المحيط در همین ماده این واژه را معرب می‌داند. در یادداشتهای دکتر محمد معین بر برهان قاطع (۳/۱۵۴۴) آمده است: قند معرب گند است و این واژه در اصل هندی است. چرا که در سانسکریت khanda به طور کلی به معنای تکه و به طور خاص به معنای تکه قند است. ابوالفتح بستنی در پاسخ به کسی که سمرقند و بلخ را شبیه به هم می‌داند، چنین می‌گوید:

لِلنَّاسِ فِي أَخْرَاهُمْ جَنَّةٌ وَ جَنَّةَ الدُّنْيَا سَمَرْقَنْدُ
يَا مَنْ يَسْوَى أَرْضِ بَلْخِ بِهَا هَلْ يَسْتَوِي الْحَنْظَلُ وَالْقَنْدُ؟
مردم را در آخرت بهشتی است و بهشت این دنیا سمرقند است.
ای آن که سرزمین بلخ را با سمرقند یکی می‌دانی، آیا حنظل و قند مانند هم‌اند؟



پی‌نوشتها:

۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۱۴۳-۱۴۴.
۸. منتخب معجم شیوخ السمعانی، برگه ۲۲۷ الف.
۹. مناقب الإمام الأعظم أبي حنيفة، ج ۱، ص ۶۶، ۸۴، ۱۳۹، ۲۵۷ و ۲۷۱.
۱۰. المنتخب من السیاق، ص ۲۸۲.
۱۱. کشف الظنون، ج ۱، ص ۲۹۶؛ در کتاب الإعلان بالتوبيخ (ص ۲۶۵) آمده است: «ضیاء‌الدین مقدسی (محمد بن عبدالواحد ۶۴۳-۵۶۹ هـ.) کتاب القند نسفی را مختصر کرد.
۱۲. کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۳۵۶.
۱۳. برای مثال نگاه کنید به: فهرست نسخه‌های

۱. سمعانی در الأثساب (ج ۴، ص ۳۱۱) شرح حال او را آورده است.
۲. در صفحه ۳۰۵ چاپ ریاض نیز می‌خوانیم: «... از اهل ارنجن و کسانیه حدیث نوشته است» در حالی که ارنجن و کسانیه صحیح است.
۳. منتخب معجم شیوخ السمعانی، برگه ۱۷۱ ب؛ التحبیر ج ۱، ص ۵۲۷ و ۵۲۸.
۴. مقصد الإقبال سلطانیة، ص ۸۲.
۵. ذیل تاریخ بغداد، ج ۲۰، ص ۹۹.
۶. الأثساب، ج ۵، ص ۴۷۳ و ۴۸۷.

